

با فراست گرامی، با درود فراوان! من تقریباً سراسر متن مقاله "مقدمه و موخره ای بر دو جزوه ... سال ۶۱) به طرفداران "انقلاب دموکراتیک" از جمله آذرخش و مائوئیستها" را خیلی سریع نگاه کردم و روی چند نکته قدری تأمل نمودم و نظرم را بشرح زیر نوشته ام:

-- امروزه و در دوران کنونی از عصر سرمایه داری، سرمایه داری در مقیاس کل جهانی بلحاظ خصوصیت های تعیین کننده تاریخی آن را بایستی درعین حال "سرمایه داری پسا استعمار" و کشورهای سرمایه داری بیشتر یا کمتر غیرپیشرفته در جهان را بجا و صحیح یا لاقبل صحیح تر آن است که نه کشورهای "سرمایه داری وابسته" یا "سرمایه داری تحت سلطه" بلکه - برحسب مورد - "سرمایه داری عقب مانده" یا فقط "سرمایه داری" محسوب نموده و نام نهاد (همچنین با وجودیکه ممکن است در برخی از این کشورها هنوز بقایای اشکال اقتصادی فئودالی و یا قبیله ای پیشاسرمایه داری نسبتاً قوی باشند). بطور اختصار به دلایل زیر:

دوران استعمار سرمایه داری از سده شانزدهم میلادی تا چند دهه پس از جنگ جهانی دوم ادامه داشت. در نتیجه مبارزات ملت های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره علیه استعمار گران در طی این دوران بالاخره بقایای اینگونه کشورها شامل بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی در طول دوره چند دهه بعد از آن جنگ از استعمار رهایی یافته و به استقلال رسیدند (البته باید توجه داشت که وجود پیوندها و وابستگی های گوناگون اقتصادی و تا حدی سیاسی امکاناً بازهم فزاینده بین جوامع مختلف سرمایه داری از دیدگاه علمی و یا کمونیستی امری عادی و طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده و فقط ممکن است آنها خصلت خاصی درعین حال داشته باشند که بنحوی مطرح و یا تعیین کننده باشد). بدینگونه سرانجام استعمار بمثابه یک دوران تاریخی-جهانی تقریباً پایان میرسد و لذا میتوان گفت و قبول نمود که دوران پس از استعمار یا پسا استعمار آغاز میگردد. عامل دیگری که گذار به دوران پسا استعمار را تسهیل نمود عبارت از رشد و تکامل اقتصاد سرمایه داری در کشورهای متروپل تا سطحی بود که دیگر بورژوازی این کشورها بیشتر یا کمتر مجبور به اعمال کاربرد قهر نظامی و اشغال قهرآمیز کشورهای عقب مانده و مستقیماً حکومت در این کشورها - یعنی شیوه استعماری نامتعارف بلحاظ سازکار ذاتی خود کاپیتالیسم - جهت تأمین منافع اقتصادی خویش نبود و بلکه روابط بین این دو گروه کشورها میتواند بر پایه نوعی اجبار اقتصادی متقابل و نیاز اقتصادی اشان به یکدیگر قرار گیرد.

دوران استعمار را میتوان به دو دوره پیشامپریالیسم (امپریالیسم) امروزه میتوان بمفهوم سرمایه های انحصاری عمل کننده در مقیاس بین المللی و جهانی و با هژمونی طلبی اقتصادی و سیاسی قبل از همه نسبت به اقشار دیگر سرمایه بخصوص باصطلاح بومی کشورها دانست) یا استعمار غیرامپریالیستی - که تا چند دهه به پایان سده هیجدهم ادامه داشت - و امپریالیسم یا استعمار امپریالیستی که از آن زمان تا چند دهه پس از جنگ جهانی دوم وجود داشت تقسیم نمود.

با پایان استعمار، دیگر روابط اقتصادی و سیاسی امپریالیستی قدرت های اقتصادی و سیاسی امپریالیستی با کشورهای عقب مانده - که تا این زمان عمدتاً فئودالی یا نیمه فئودالی و شاید با بقایای بسیار قوی اقتصادهای پیشا سرمایه داری قبیله ای بودند - بنحوی اساسی و کلی تغییر یافته

تعدیل می‌گردد، خصلتی معتدل تر و عمق کمتر و گستره و ابعاد محدودتری پیدا میکند. و بعلاوه رشد و توسعه شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای (بدرجات مختلف) عقب مانده - که مجموعاً در حال حاضر هنوز نزدیک به ۸۵ درصد جمعیت جهان را شامل میشوند - دیگر بسیار کمتر با مانع خارجی و بیرونی امپریالیسم - تا آنجا که در این ارتباط نقش بازدارنده ایفاء مینماید - مواجه بوده بلکه تماماً یا عمدتاً با عوامل مختلف طبیعی و تاریخی و اجتماعی و فرهنگی نامساعد و بازدارنده یا مساعد و تسهیل کننده داخلی بستگی پیدا میکند. وانگهی این کشورها بهرحال تدریجاً علی العموم به کشورهایی تماماً یا عمدتاً با شیوه تولید کاپیتالیستی و اقتصادهای خرده بورژوازی وابسته و مرتبط با کاپیتالیسم تبدیل می‌گردند. چنین است دو یا سه مشخصه اساسی دوران تاریخی -جهانی کنونی، دورانی که بنابر این مشخصه ها هنوز میتوان و لازم است آن را پیش از همه دوران "پسا استعمار" و با کشورهای سرمایه داری بدرجات متفاوت از تکامل کاپیتالیستی دانست و کشورهای بیشتر یا کمتر عقب مانده در آن را عموماً (یعنی بجز برخی استثنائات) کشورهای "سرمایه داری عقب مانده" یا فقط "سرمایه داری" محسوب نمود.

به این هم اشاره کنم که میزان استبدادی یا غیر استبدادی و باصطلاح دموکراتیک بودن حکومت در جامعه سرمایه داری عقب مانده بستگی به مجموعه ای از عوامل شامل میزان تکامل اقتصادی کاپیتالیستی آن و چگونگی میراث تاریخی فرهنگی و تاریخی سیاسی آن و چگونگی توازن قواء طبقاتی موجود در آن جامعه و غیره دارد.

به این ترتیب بنظر من بحث های مربوط به ساختار اقتصادی و سیاسی "سرمایه داری وابسته" هم اکثراً یا عموماً غیرلازم و زائد میشوند.

برای بررسی مفصل مطالب مزبور میتوان به کتاب نوشته من با عنوان "یادداشت هایی درباره رابطه بین سرمایه داری پیشرفته و عقب مانده" رجوع و این کتاب را مطالعه نمود.

این مطلب را نیز باید گفت که شاخص پیشرفته یا عقب مانده بودن سرمایه داری هر کشور بنظر من عبارتست از میزان سرانه تولید ناخالص داخلی آن. این میزان در حال حاضر بنا برآورد تقریبی من برابر با ۳۵ هزار دلار (برحسب قیمت واقعی دلار در هر کشور) در سال است یعنی کشورهایی که سرانه تولید داخلی اشان بیشتر از این مبلغ میباشد سرمایه داری پیشرفته بحساب می‌آیند و کشورهایی که این سرانه تولید در موردشان کمتر از مبلغ مزبور است سرمایه داری عقب مانده محسوب می‌گردند (توضیح درباره این مطلب را میتوان در کتاب نوشته من با عنوان " پژوهشی درباره پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان"، مبحث "میزان تولید سرانه کشورها" مشاهده نمود).

-- در مورد اینکه سرمایه داری چه زمانی دیگر ارتجاعی یعنی از لحاظ ترقی و تکامل راستین تاریخی موجودیت و تکامل بعدی اش از هر جهت و بطورقطع برای طبقه کارگر و کلیت بشریت غیرلازم میشود، باید بگویم که زمانیکه میزان تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی جامعه به سطحی برسد که جامعه بلحاظ مادی و اجتماعی واقعاً آماده گذار به سوسیالیسم بمعنای راستین گردد؛ بدین معنا که جمعیت مربوط به طبقه کارگر با سابقه تاریخی کافی شامل اکثریت کل افراد

جامعه و سطح تکامل نیروهای مولد به بیان دیگر ظرفیت اقتصادی و تولیدی و علمی آن بمیزان مورد نیاز برای برپایی سوسیالیسم (البته از طریق انقلاب اجتماعی سوسیالیستی) فراهم گردد؛ برپایی سوسیالیسم در جامعه ای که به این سطح از تکامل اقتصادی و اجتماعی نرسیده است این سوسیالیسم بدین سبب قاعداً به شکست منتهی میشود^۱ لذا امروزه - و شاید مدت‌هاست که - تنها کشورهای سرمایه داری پیشرفته مزبور بهر حال در مرحله انقلاب اجتماعی سوسیالیستی قرار داشته و نیازمند گذار به سوسیالیسم هستند.

امروزه "انقلاب دموکراتیک" در کشورهای سرمایه داری عقب مانده - بعلت نارس بودن میزان تکامل اقتصادی - اجتماعی اشان و پایین بودن سطح آگاهی طبقاتی یعنی کمونیستی طبقه کارگر و

۱- زیرا طبقه کارگر بمثابه نیروی اصلی انسانی و اجتماعی عینی خواهان و مدافع سوسیالیسم - البته در صورتیکه آگاهی کمونیستی یعنی طبقاتی ضروری خویش را بموقع کسب نماید - در جریان برپایی سوسیالیسم و دوره های اول آن پس از برپایی که این جریان و این سوسیالیسم لاقلاً امکاناً بیشتر شکننده و در معرض خطر سقوط خواهد بود بیشترین حمایت و پشتیبانی را خواهد داشت و وانگهی متناسب با میزان تکامل ضروری هرچه بیشتر نیروهای مولده کاپیتالیستی در جامعه بورژوایی بطور ضمنی و خودبخود جمعیت طبقه کارگر نیز در آن افزایش پیدا خواهد کرد؛ و زیرا بطور اختصار در جامعه سوسیالیستی تحقق امر انجام کار توسط افراد بطور بالنسبه آزادانه و از روی تمایل و درآمد بالنسبه مکفی و برابر آنان برای کارشان که از همان ابتدای سوسیالیسم باید صورت پذیرد نیازمند یک اقتصاد بسیار پیشرفته است که باید از جامعه سرمایه داری پیشین به جامعه سوسیالیستی انتقال یافته باشد (که بصورت انباشت بسیار بالای وسایل کار و وسایل تولید و بخشی از وسایل مصرفی و بصورت تکنیک های بسیار پیشرفته - که همگی انتقال یافته از پیش به جامعه سوسیالیستی تازه آغاز گردیده هستند - تجلی میابد) ، داشتن فرصت کافی و امکان کافی برای افراد جهت آموزش و تربیت خویش در طی روند تدریجی تکامل سوسیالیسم بسوی کمونیسم بمثابه یک وجه اساسی همان خود سوسیالیسم - روندی که از همان آغاز برپایی سوسیالیسم باید بطور بالنسبه پیوسته انجام گیرد - نیازمند همان نوع اقتصاد بسیار پیشرفته انتقال یافته است، و چنین است در مورد ضرورت وجود تکنیک ها و وسایل بسیار پیشرفته برای ایجاد تقسیم کار و شیوه توزیع سوسیالیستی محصولات بین افراد و حتی تاحدی برای تکامل اینها بسوی تقسیم کار و شیوه توزیع کمونیستی، و چنین است در مورد ضرورت وجود اقتصاد بسیار پیشرفته مزبور برای ایجاد پایه ها و منابع مادی لازم جهت به حداقل رساندن ستمگری بر حیوانات و تخریب محیط زیست و درعین حال پایان دادن تدریجی و در نهایت بطور کامل به آنها و غیره ؛ در شرایط فقدان و غیاب چنان اقتصاد بسیار پیشرفته انتقال یافته از جامعه سرمایه داری پیشین نمیتوان بطور نسبتاً فوری چنین اقتصادی را ایجاد نمود (البته دانش ها و تکنیکها و ظرفیت های تولیدی و غیره در طی کلیت دوران خود سوسیالیسم نیز بخودی خود یعنی فرضاً مستقل از جهات کاربرد اجتماعی اشان ضرورتاً بتدریج بسیار و بسیار تکامل و تکامل میابند ولی در جریان برپایی سوسیالیسم و دوره های اولیه سوسیالیسم چنین چیزهای بسیار پیشرفته ای لازمند که فقط یا عمدتاً بایستی از جامعه قبلی کاپیتالیستی بدست آمده باشند)؛ و در نتیجه فرایندهای سوسیالیستی مزبور - که البته مطابقاً در روستاها و معنوی نیز انعکاس میابند - یعنی کلیت سوسیالیسم تحقق نمی پذیرد یعنی شکست میخورد و غیره و غیره. لذا امروزه (و البته شاید مدت‌هاست که) کشورهای پیشرفته سرمایه داری از این لحاظ در مرحله انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم قرار دارند ولی کشورهای سرمایه داری عقب مانده هنوز به این مرحله نرسیده اند. برای توضیح بیشتر این مطلب میتوان بخصوص به کتاب نوشته من بنام "ملاحظات درباره مسئله سوسیالیسم"، بویژه مبحث "پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم" رجوع و آن را مطالعه نمود.

وجود توازن قواء طبقاتی سیاسی کاملاً بنفع بورژوازی- تحت شرایط فقدان دموکراسی بورژوازی و بدین معنا حاکمیت استبداد و دیکتاتوری سیاسی و شاید فرهنگی و درجهت تحقق بخشیدن به تحولاتی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در چارچوب جامعه بورژوازی بنفع طبقه کارگر و توده های زحمتکش و تهیدست ضرورت پیدا میکند؛ نیروهای اجتماعی این انقلاب را بهر حال طبقه کارگر و اقشار اجتماعی میانی یا "متوسط" و امکاناً بخشی از بورژوازی تشکیل میدهد. اما واضح است که این انقلاب با "انقلاب دموکراتیک" در جوامع سابق مستعمره یا نیمه مستعمره نیمه فئودالی و غیره ، که با اهداف پایان دادن به سلطه استعمار و وجود بقایای وسیع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی فئودالی و پیشا سرمایه داری انجام میگرفت، فرق میکند، در مرحله تاریخی دیگری از "تکامل" اجتماعی بشر و با اهداف دیگری صورت میگیرد.

اینها بودند خلاصه برخی نظرات یا باصطلاح نظریه های من در رابطه با بسیاری از مطالب مندرج در مقاله مذکور.

با احترام

حمید پویا ، دهم اکتبر ۲۰۲۰